



سمیرا منشادی خانه هشتاد متری فاطمه کریمیان در طبقه چهارم یک ساختمان قدیمی در محله مقدم قرار دارد. عطر غذا در راهرو آپارتمان پیچیده است. داخل خانه، همه مشغول کارند. سید جواد جعفری، همسر فاطمه خانم، زهرا آزاد، دوست فاطمه خانم و علی حسینی، دوست سید جواد مشغول کارند. هفت سال است او و همسرش، همراه با دوستان همیشگی شان، برای افراد نیازمند و کارتن خواب های معتاد سطح شهر، سه شنبه ها وعده غذایی تهیه و توزیع می کنند. تا حرف افراد نیازمند به زبان می آید، فاطمه خانم چشم هایش پراز اشک می شود. او افراد معتادی را به خاطر می آورد که آرام آرام قانع شدند و با راهنمایی فاطمه خانم و اعضای گروهش اعتیاد را ترک کردند. از سال ۹۷ تا حالا بیش از صد نفر از گرفتاران اعتیاد با کمک این گروه به کمپ ها و پس از پاکی به انجمن معتادان گمنام معرفی شده اند تا به زندگی عادی برگردند.



داستان جلد

تمرین مهربانی

کریمیان در فضای کوچک آشپزخانه هر هفته صد پرس غذا تهیه و با همکاری دوستانش توزیع می کند. او معتقد است این حس انسان دوستی را از مادرش به ارث برده است. فاطمه خانم می گوید: مادرم خیاطی می کرد، بافتنی می بافت، گل دوزی می کرد، شیرینی و ترشی درست می کرد و می فروخت و از درآمد آن به نیازمندان می بخشید. همین خوی و خصلت در من هم اثر داشته است.

فاطمه هم هنرهایش را از مادر آموخت: «اولین بار کلاس پنجم دبستان بودم که با کاموایی که داشتم، دستگیره و زیرقابلمه ای بافتم و آن ها را به اطرافیان بخشیدم. از هدیه دادن به دیگران حس خوبی داشتم؛ چون برق چشم هایشان را وقت خوشحالی می دیدم.» او در سیزده سالگی ازدواج کرد و از کاشمر به مشهد آمد. آن زمان برای اینکه خودش را سرگرم تا غربت را کمتر حس کند، با آنچه از مادرش یاد گرفته بود، خیاطی می کرد و بافتنی می بافت.

ایده ای برای خوشحالی نیازمندان

او درباره روند شکل گیری این ایده می گوید: یک روز عصر مانند همه بعد از ظهرهایی که به پاپوس امام رضا^(ع) رفته بودم از ورودی باب الجواد^(ع) وارد صحن شدم. همان طور که رو به گنبد طلایی درحال نجوا بودم، از امام رضا^(ع) خواستم که راهی برای خوشحالی نیازمندان جلو پایم بگذارد.

او در حالی که دیگ بزرگ برنج را مقابلش می گذارد و مشغول پرکردن ظروف یک بار مصرف می شود ادامه می دهد: در راه بازگشت به این فکر افتادم که تهیه و توزیع غذا می تواند نیازمندان را خوشحال کند. با خودم فکر کردم

با نان و ماست هم می شود گرسنه ای را سیر کرد. همان شب ایده ام را با همسرم در میان گذاشتم و او استقبال کرد.

فاطمه این فکر را با دوست صمیمی اش زهرا آزاد هم که سال ها بود با هم رفاقت داشتند، در میان گذاشت. زهرانیز پذیرفت.



فاطمه کریمیان و همراهانش با توزیع هفتگی غذا مسیر زندگی خیلی از معتادان را تغییر دادند

طعم خوش سه شنبه های

بعد از دیدن کارتن خواب ها در کارش مصمم تر شد. تاحدی که اگر بانی و خیری نباشد، او و شوهرش و علی حسینی، دوست همسرش، مخارج را به عهده می گیرند.

فاطمه خانم و آقا جواد در این سال ها به دنبال خیری هستند که فضایی مناسب برای پخت و پز در اختیارشان قرار دهد؛ چون فضای کوچک آشپزخانه مناسب پخت و پز به تعداد زیاد نیست.

دوره می های سه شنبه



زهرا آزاد مربی ورزش است. از همان لحظه اول اجرای این ایده کنار دوستش بوده و کمکش کرده است. او در این باره می گوید: بارها در این سال ها تاییدی دو روز مانده به پخت، نه بانی داشته ایم و نه پولی جمع شد اما سه شنبه صبح از در و دیوار کمک ها می رسد و بساط پخت و پز جور می شود. آن روزهای اول دست

تنها شروع کردیم. اما بعد از مدتی همکاران همسرم پول جمع می کردند و به ما می رساندند و در توزیع هم به کمکمان آمدند. آزاد حرفش را این طور دنبال می کند: قبل از اینکه فاطمه و همسرش به این آپارتمان بیایند، خانه ای ویلایی داشتند که در حیاطش پخت و پز را انجام می دادیم. مرد ها برای انجام کارها به کمک می آمدند. اما حالا که خانه آپارتمان شده، بیشتر کارهای پخت و پز را من و فاطمه انجام می دهیم.

آزاد با آنکه دیگر همسایه فاطمه خانم نیست و به محله دیگری رفته اند، برای کمک به این کار خیر، هر سه شنبه خودش را به خانه دوستش می رساند.

از نان و ماست تا طبخ پلو خورش

فاطمه خانم با صحبت هایی که با همسر و دوستش می کند به این نتیجه می رسند که از همان هفته سه شنبه شروع کنند. فاطمه این طور برایمان توضیح می دهد: می خواستم نان و ماست توزیع کنم. اما همسرم یک کیسه برنج آورد و گفت ماکه می خواهیم برای امواتمان خیرات کنیم، چه بهتر که غذای بهتری باشد. دوستم زهرا هم عدس آورد. آرام آرام دوستان و اطرافیان هم متوجه نیتش شدند و هر کدام کمکی کردند. فاطمه خانم دست پخت خوبی دارد؛ برای همین از همان ابتدا پخت غذا را به عهده گرفت. همان شب به همراه همسرش غذاهای تهیه شده را در بین کارتن خواب های حاشیه شهر توزیع کردند.

فاطمه از اولین توزیع غذا این طور برایمان روایت می کند: میان کارتن خواب ها رفتیم. با دیدن نشان اشکم درآمد. تعدادشان خیلی بیشتر از غذایی بود که ما تهیه کرده بودیم. غذایمان تمام شده بود. دیدن آن صحنه برایم بسیار ناراحت کننده بود. وقت آمدن، یک نفر دنبال ماشینمان دویید. فکر کردیم غذای خواهد، اما دیدیم مرد میان سالی است که می خواهد ترک کند و دنبال راه چاره می گردد. گروهی را همسرم می شناخت که هزینه کمپ معتادان نیازمند را پرداخت می کرد. همان جا تماس گرفت و با آن ها هماهنگ کرد. از طرفی خوشحال بودم که حضور مادر جمع آن ها باعث شده است افرادی به فکر ترک بیفتند و از طرفی ناراحت بودم چرا غذایمان کفاف آن تعداد را نداده است. تا چند روز نمی توانستم بخوابم و غذا بخورم.